

آنتونیو گرامشی *

فریده ثابتی

آنتونیو گرامشی بیش از ۴۰ سال قبل در ۲۷ آوریل ۱۹۳۷ درگذشت. مرگ او در اثر سال‌ها بیماری در زندان‌های موسولینی اتفاق افتاد. گرچه گرامشی از تحریف ایده هایش توسط کسانی که وجه مشترکی با پرنسپ‌های انقلابی او نداشتند بیش از بیماری‌اش رنج برد.

گرامشی از سال ۱۹۱۶ تا زمان مرگش یک انقلابی حرفه‌ای بود. او در طول این دوره بر نیاز به تغییر انقلابی جامعه از طریق سرنگون سازی دولت سرمایه داری اصرار داشت.

همین ایده بود که او را به عنوان یک روزنامه نگار روزنامه‌های سوسیالیستی در جلوی صف عمل انقلابی ۱۹۱۶-۱۹۱۷ قرارداد. این ایده بود که او را به مرکز جنبش شوراهای کارخانه‌های تورین در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ هدایت کرد.

این ایده بود که او را به تصدی آن حزب در سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶ و بالاخره به زندان‌های موسولینی هدایت کرد؛ جایی که او یادداشت‌هایش را نوشت - **یادداشت‌های مشهور زندان** را - و ایده هایش را در باره‌ی جامعه‌ی ایتالیا، استراتژی و تاکتیک-های مبارزه برای کسب قدرت دولتی، تاسیس حزب انقلابی و مطبوعات انقلابی توسعه داد.

او امیدوار بود که این یادداشت‌ها به کسانی که اهداف انقلابی‌ای چون او دارند، یاری برساند. اکنون این یادداشت‌ها توسط کسانی که می‌خواهند مارکسیسم را به سطح مطالعه‌ی آکادمیک و غیرانقلابی برگردانند، ربوده شده است. این امر در آغاز از طریق تحریف سیستماتیک ایده‌های گرامشی توسط حزب کمونیست ایتالیا (PCI) امکان پذیر گردید.

مرحله اول تحریف:

این دوره بلافاصله بعد از مرگ گرامشی آغاز شد. رهبر استالینست حزب کمونیست ایتالیا پالمیرو تولیاتی هفته‌ها یادداشت‌های زندان را نزد خود نگهداشت و به مدت ده سال به آن‌ها اجازه انتشار نداد. بالاخره وقتی که یادداشت‌ها در سال ۱۹۴۷ شروع به انتشار کرد با شکلی ناقص و سانسور شده بود.

سالواتوره سشی نوع سانسوری را که برای نامه‌های زندان گرامشی رخ داده نشان داده است:

- ۱- از طریق رجوع دادن به مارکسیست‌های مختلف - بوردیگا، تروتسکی و حتی روزا لوکزامبورگ - یعنی کسانی که توسط تولیاتی در آن زمان با عنوان "فاشیست‌ها" تصویر شده بودند.
- ۲- از طریق پنهان کردن این حقیقت که گرامشی در سال ۱۹۳۱ از خط سیاسی حزب کمونیست بریده بود.
- ۳- با نشان دادن زندگی خصوصی گرامشی براساس یک ازدواج ایدئالیستی، به عنوان اسطوره‌ای سودمند برای پروراندن باور مردم بر پایه‌ی یک نمونه معین جهت هواداری کمونیستی از دولت با بذل توجه به واحد خانواده هسته‌ای، و وسیله‌ای برای همکاری با کاتولیک‌ها که حزب کمونیست آن را در دوره‌ی جنگ قبلی دنبال می‌کرد.
- ۴- از طریق زیرپا گذاشتن این حقیقت که گرامشی بارها کوشیده بود کتاب‌هایی را به دست آورد که به او امکان دستیابی به افکار تروتسکی بعد از اخراجش از روسیه در سال ۱۹۲۹ را می‌داد.

هدف این تحریف معرفی گرامشی به عنوان یک استالینست به تمام معنی وفادار بود. چنین گرامشی‌ای می‌توانست سلاحی بینهایت مفید برای ایدئولوژی‌ای باشد که توجه هیچ متفکر سوسیالیستی را به خود جلب نمی‌کرد. اسلحه‌ای که می‌توانست برای فشار آوردن به سایر روشنفکران ایتالیایی با میراث غنی تئوریک از حزب کمونیست ایتالیا و برای پنهان داشتن فقر روشنفکری کرملین و طرفدارانش به کار رود. هم چنین سلاحی بود برای استفاده برعلیه چپ و برای نشان دادن آن که حزب کمونیست ایتالیا که بعد از سال ۱۹۴۵ در ائتلاف با دموکرات‌ها در ایتالیا حکومت کرد؛ همان حزبی بود که در سال ۱۹۲۱ از پیشینه خواهان چپ افراطی رفرمیست جدا شد.

سانسور و تحریف افکار گرامشی ضرورت داشت، چرا که او در واقع با اسطوره‌ی استالینی موافق نبود. آخرین نامه او قبل از زندانی شدن اعتراضی بود به تولیاتی در باره رفتار بوروکراتیک اعمال شده نسبت به مخالفان داخلی روسیه توسط استالین. تولیاتی نامه را پاره کرد.^۲

در سال ۱۹۳۱ برادر گرامشی او را در زندان ملاقات کرد. گرامشی به او گفت که استالینیست‌های چپ افراطی "پریود سوم" {یعنی} سیاستی را که تولیاتی به اجرا در آورده بود، رد کرده است. (تولیاتی سه عضو کمیته مرکزی حزب را به خاطر مخالفت خطی اخراج کرد و تحت نام مستعار ارکولی (Ercoli)، خودش در جلوی جبهه آن‌هایی قرار گرفت که از خط مخالف نقدگری تروتسکی دفاع می‌کردند). برادر گرامشی از انتقال خبر به تولیاتی واهمه داشت. او می‌دانست این امر به معنی این است که حزب از دفاع از برادرش در مقابل زندانبان‌های فاشیست او صرف‌نظر کند.

گرامشی از بحث با سایر زندانیان کمونیست دست کشید زیرا بعضی از آن‌ها صادقانه و مقلدوار به تولیاتی وفادار بودند و گرامشی را متهم می‌کردند که سوسیال دموکرات است (خطی که همکاری با رفرمیست‌ها را به این دلیل که آن‌ها سوسیال فاشیست بودند رد می‌کرد). یکی از آخرین بیانیه‌های سیاسی گرامشی سبب گردید که دوستانش قبل از مرگ وی ناباوری خود را در باره‌ی مدارک علیه زینوویف در محاکمات مسکو بیان نمایند. البته در این زمان تولیاتی در مسکو بود و برای محاکمات کف می‌زد.^۳

بعد از مرگ گرامشی تولیاتی کوشید خود را محرم راز سیاسی او در طول زندگیش نشان دهد. گرچه آن‌ها در طی سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۰ و ۱۹۲۵-۱۹۲۶ به طور تنگاتنگ با هم کار کرده بودند اما اغلب در رابطه با مسائل مربوط به استراتژی و تاکتیک‌های انقلابی در سال‌های مداخله از هم دور بوده اند و به هیچ وجه بعد از زندانی شدن گرامشی در سال ۱۹۲۶ بین آن‌ها رابطه‌ای وجود نداشت.

دوره‌ی تحریف توسط کمونیست‌های اروپایی

بالاخره تولیاتی بود که با آزاد گذاشتن چاپ بدون ممیزی نامه‌ها و یادداشت‌های گرامشی، اجازه داد حقیقت در باره تحریف‌های پیشین روشن شود. اما دلیلش این بود که او مجبور به این کار شد، چون که دیگر کمونیست‌های قدیمی شروع به دانه پاشی در این باره کردند که گرامشی واقعا چگونه فکر می‌کرد. بخشی هم به این دلیل بود که گذر زمان با گرامشی فاصله ایجاد کرده و علائم خطر کاهش یافته بود. اما بالاتر از همه هدف گشایش دوران جدیدی از تحریف را ایجاد می‌کرد. حزب کمونیست ایتالیا اولین قدم‌ها را در جدا کردن احزاب کمونیست غربی که بعدها "کمونیسم اروپایی" نامیده شد از مسکو بر می‌داشت.

در آغاز دهه ۱۹۶۰ حزب کمونیست ایتالیا شروع به دور شدن از مسکو کرد. رهبران خواب آن را می‌دیدند که به دولت بورژوازی ایتالیا یعنی همان‌هایی که در سال ۱۹۴۷ به آن اعتراض کرده بودند فراخوانده شوند. برای دستیابی به این هدف آن‌ها کوشش کردند به احزاب بورژوازی نشان دهند که دیگر هیچ وابستگی‌ای به کرملین ندارند. تولیاتی یکی از همدستان اصلی استالین در سال‌های ۱۹۳۰ به یکی از منتقدین اصلی آن در سال ۱۹۵۶ مبدل شد.

تغییر خط او {تولیاتی} را به جدالی سخت با مدافعان بین‌المللی استالین و وفاداران داخلی اش در حزب کمونیست ایتالیا کشاند. این پیکاری در دو جبهه بود - اعلام استقلال قطعی حزب از میراث استالین در کرملین و اثبات این که حکومتی که شامل حزب کمونیست ایتالیا باشد به معنی تغییر اساسی و موثر در ماشین دولتی نیست. نقدگری پیشین گرامشی از استالین اسلحه‌ای شد در جبهه‌ی نخست و تحریف نظراتش در باره دولت در جبهه‌ی دوم مفید واقع گردید.

گرامشی پشتیبان مقدس سابق استالینیسم ایتالیایی سریعا به پشتیبان مقدس کمونیسم اروپایی تبدیل گردید و نظراتش برای توجیه همسازی تاریخی با دموکرات مسیحی‌ها (محافظه کاران) مورد استفاده قرار گرفت. او حتی برای توجیه سیاست مالی مورد استشهاده واقع شد!^۴

ستاره کمونیسم اروپایی به زودی افول کرد اما تفسیر گرامشی به بار نشست و زنده مانده است و بوسیله مجلاتی چون مارکسیسم امروز و در یک جریان بی پایان کتاب‌های آکادمیک و به طور فزاینده به عنوان بخشی از رواج عام جنبش کارگری روشنفکری چپ^۶ گسترش یافته است.

اکنون متفکرین مارکسیست اندکی وجود دارند که روحشان دیگر تحت تاثیر رفرمیسم از نظرات گرامشی دور گردیده است، ایده های او متبنی بودند بر انتقاد شدید از نظرات رفرمیستی امروزی از قبیل 'insurrectionis'، 'workerist'، 'spontaneist' و 'rank and filist'.

شورش گری Insurrectionism

گرامشی از اولین در آمیختگی اش با جنبش سوسیالیستی، نظر شدیدا تحقیر آمیزی نسبت به پارلمان نشین ها داشت. او در ماه مه ۱۹۱۸ آن ها را به 'مگس های پرسر و صدایی تشبیه کرد که در جستجوی یک پیاله شیره هستند، در آن فرو می روند و به طور شرم آوری هلاک می شوند! او با بیانی که می توانست برای ایتالیای امروز کاربرد داشته باشد استدلال می کرد:

انحطاط سیاسی ای که همکاری طبقاتی ببار می آورد به توسعه نامتناوب حزبی بورژوایی وابسته است که

صرف به پیوستن به دولت راضی نیست بلکه هم چنین حزبی را که با دولت آشتی ناپذیر است

(حزب سوسیالیست) مورد استفاده قرار می دهد.^۷

تاکید گرامشی در ایجاد شوراهای کارخانه در سال ۱۹۱۹ از این اعتقادش ریشه می گیرد که تنها طبقه کارگر از طریق موسسات غیر پارلمانی جدید می تواند به انقلابش صورت بخشد:

' سوسیالیست ها به سادگی واقعیت تاریخی ایجاد شده به ابتکار سرمایه داران را پذیرفته اند. آن ها به استواری و اصول گرایی موسسات دولت دموکراتیک باور دارند. در نظر آن ها شکل این موسسات دموکراتیک می تواند تصحیح شود. این جا و آن جای اصلاح شود اما اصولش باید محترم شمرده شود.

' از طرف دیگر ما بر این اعتقادیم که دولت سوسیالیست نمی تواند در نهادهای سرمایه داری شکل بگیرد . . . دولت سوسیالیستی باید یک ابداع جدید اصول گرا باشد.^۸

خصوصیت گرامشی به رفرمیسم که در سال های بعد افزایش بیش تری یافت، خصوصیتی هدف مند بود که نه فقط متوجه جناح راست سوسیال دموکرات های دور و بر توراتی Turati بلکه هم چنین متوجه چپ افراطی سوسیال دموکرات تحت رهبری سراتی Serrati هم بود - موسوم به ماکسیمالیست ها که مبین ترمینولوژی ای بودند که ستون فقرات چپ کارگری امروزی را به لرزه می اندازد. این رفرمیست ها در آغاز کناری ایستادند و اجازه دادند که کارگران تورین ایزوله شوند و از کارفرماها در اعتصاب بزرگ آپریل شکست بخورند. سپس آن ها از دادن رهبری انقلابی به خیزش عظیم مبارزه جویی ایجاد شده در سپتامبر ۱۹۲۰ که طی آن کارخانه ها را اشغال کردند، امتناع نمودند. این خیانت ها گرامشی را به سمت کسانی هدایت کرد که از حزب سوسیالیست جدا شده بودند و در سال ۱۹۲۱ حزب کمونیست ایتالیا را تاسیس کردند.

خصوصیت گرامشی نسبت به رفرمیست های چپ و راست آن طور که بسیاری از مفسرین گرامشی دوست داشتند وانمود کنند چیزی شبیه نابالغی سیاسی نبود که او بعدها از دست داد. این مساله به عنوان یک اثر برجسته از آخرین تلاش بزرگش قبل از افتادن به زندان برای حزب کمونیست باقی ماند - تزه های ارائه شده به کنگره لاینز حزب کمونیست ایتالیا در سال ۱۹۲۶.

تزه های لاینز ۱۰ کامل ترین نوشته های منتشر شده گرامشی بودند. آن ها در اصل بر علیه چپ افراطی گروه بودیگا که بر حزب کمونیست ایتالیا مسلط شده بودند، جهت گیری شده بود. نکته اصلی مخالفت اصرار گرامشی بر افشا کردن رهبران رفرمیست از طریق پیشنهاد دادن جبهه متحد به آن ها در رابطه با موضوعاتی ویژه بود. اما او همزمان پافشاری می کرد که باید 'سوسیال دموکراسی' را گرچه که هنوز پایگاه اجتماعی اش را در پرولتاریا تا حد وسیعی حفظ کرده است، جدا از ایدئولوژی و کارکرد سیاسی، در اعمالش مورد ملاحظه قرارداد. باید آن را نه به عنوان جناح راست جنبش طبقه کارگر، بلکه به عنوان چپ بورژوازی و بدون ماسک در دید توده ها به نمایش گذاشت.^{۱۱}

این تعریف خیلی به تعریف لنین از احزاب رفرمیست با عنوان 'احزاب بورژوا کارگری' نزدیک است.

جای تعجبی نیست که **تزهای لاینز** جزو آخرین نوشته های او بودند که به طور گسترده در دسترس قرار گرفتند. آن‌ها در زمره‌ی بهترین تحلیل‌هایی هستند که گرامشی انجام داده است. خصوصیت گرامشی به رفرمیسم با درک روشنی از ضرورت قیام مسلحانه همراه بود. همان گونه که در **تزهای لاینز** آمده است:

'شکست پرولتاریای انقلابی در این دوره‌ی معین (۱۹۲۰-۱۹۱۹) به کمبودهای سیاسی، ارگانی، تاکتیکی و استراتژیکی حزب کارگران وابسته بود. در نتیجه‌ی این کمبودها پرولتاریا موفق نشد خود را در راه قیام اکثریت عظیم مردم قرار دهد و آن را به سمت ایجاد دولت کارگری کانالیزه نماید. اما در عوض خودش تحت تاثیر طبقات اجتماعی دیگری قرار گرفت که فعالیتش را خنثی می‌کردند.' [تاکید از من است] ۱۲

از این رو نیاز به حزب کمونیست یکی از 'کارهای اصولی‌ای' بود 'که قبل از مساله‌ی قیام پرولتاریا و متحدانش بر علیه دولت بورژوازی و مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا قرار داشت.' ۱۳

البته در **یادداشت‌های زندان** به طور آشکار ذکری از قیام مسلحانه در میان نیست زیرا این نوشته‌ها تحت نظر چشم‌های مراقب زندانبان‌های فاشیست نوشته شده است. اما گرامشی در یکی از چند محاوره‌ی کوتاهی که در زندان داشت نشان داده است که 'پافشاری' خود را نسبت به قیام به دور نینداخته است:

'کسب قدرت به قهر مستلزم ایجاد حزب طبقه کارگر از یک سازمان نوع نظامی رخنه کننده در هر یک از شاخه‌های ماشین دولت بورژوازی است تا توانایی آسیب رسانی و تحمیل حمله شدید به آن را در لحظه‌ی معین مبارزه دارا باشد.' ۱۴

کارگریسم 'Workerism'

کلید مبارزه برای قدرت در نظر گرامشی طبقه کارگر بود - گوشت و خون کارگرانی که در کارخانه‌های تورین زحمت کشیدند نه کارگران افسانه‌ای خیالی جناح استالینیست و مائوئیست. 'تمرکز سرمایه‌داری' را او در سال ۱۹۱۹ این گونه تعریف می‌کرد 'تولید یک توده انسانی کارکن متمرکز هم‌سان. این حقیقتی است که تحت لوای همه‌ی تزهای انقلابی مارکسیسم قرار دارد.' ۱۵

تاکید روی نقش مرکزی طبقه کارگر ناشی از درآمیختگی گرامشی در شوراهای کارخانه تورین در سال ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ بود که در **تزهای لاینز** خود را نشان می‌دهد.

'سازمان حزب باید براساس تولید و از این رو محل کار(سلول‌ها) بنا گردد. این اصل اساسی برای ایجاد حزب "بلشویکی" است. و منوط به این حقیقت است که حزب باید آماده رهبری جنبش توده‌ای طبقه کارگر که به طور طبیعی با رشد سرمایه‌داری و در مطابقت با فرایند تولید، یک شکل شده است باشد. با قرارگرفتن اساس سازمانی در مکان تولید، حزب عمل انتخاب طبقه‌ای را که خود بر مبنای آن شکل گرفته به اجرا می‌گذارد. این امر آشکار می‌سازد که یک حزب طبقاتی است و حزب یک طبقه تنها یعنی طبقه کارگر است.

'تمام اعتراضاتی که در اصل به پایه ریزی سازمان حزب براساس تولید انجام گرفته از مفاهیمی برمی‌خیزد که به طبقات بیگانه با پرولتاریا مربوطند . . . و مبین روح ضد پرولتاریایی روشنفکران خرده بورژوا یعنی کسانی است که معتقدند خودشان نمک زمین هستند و کارگران را به عنوان ابزار مادی دگرسازی اجتماعی می‌بینند و به ندرت آن‌ها را کارآکتر عمده‌ی آگاه و روشنفکر انقلاب در نظر می‌آورند.' ۱۶

حزب باید روشنفکران و دهقانان را هم در برداشته باشد اما با تمام توان باید از پذیرش ضدانقلاب و هر انگاره‌ای که حزب را به ترکیب عناصر ناهمگون تبدیل می‌کند، دوری کرد - در ازای حمایت، هیچ گونه امتیازی از این نوع اعطا نشود؛ که این‌ها بخشی از پرولتاریا هستند. که پرولتاریا باید آن را با مهر سازمان خود منقش کند و این که پرولتاریا باید کارکردی هدایتی را در درون حزب خود تضمین نماید.' ۱۷

دلایل ساده است - این طبقه کارگر است که نیروی قطعی انقلابی است:

'تجربه‌ی جنبش کارخانه (۱۹۱۹-۱۹۲۰) نشان داده است که تنها یک سازمان منطبق با مکان و سیستم تولید، ایجاد رابطه بین لایه‌های بالایی و پائینی توده‌های کار(کارگران ماهر - کارگران غیر ماهر و زحمتکش) را امکان پذیر می‌سازد.' ۱۸

گرامشی از رد اهمیت حیاتی جذب کارگران کشاورزی و دهقانان بدون زمین به انقلاب دور بود. هم چنین او جذب فرابخشی طبقه متوسط را برای طبقه کارگر بسیار سودمند می‌دید. اما این امر برایش به این معنی بود که طبقه کارگر جلودار باشد نه این که اهداف سوسیالیستی‌اش را مخفی کند. انقلابیون باید آماده می‌شدند تا در کنار غیرانقلابیون حول شعارهایی که سریعاً سوسیالیسم را متوقف می‌کرد از قبیل تقاضای برای مجلس موسسان دموکراتیک‌تر بجنگند. اما باید روشن شود که: '... در ایتالیا امکانی برای یک انقلاب که انقلاب سوسیالیستی نباشد وجود ندارد. در کشورهای سرمایه‌داری تنها طبقه‌ای که می‌تواند به یک دگرسانی عمیق اجتماعی دست یازد، طبقه کارگر است.'^{۱۹}

براین اساس بود که او حتی بعد از قطع رابطه با چپ‌گرایی افراطی بودیگا Bordiga باز هم با جریان جناح راست درون حزب کمونیست که توسط تاسکا Tasca رهبری می‌شد (سیاست‌های او آن‌ها را به مسیر چپ کمونیست‌های اروپایی امروز خواهد انداخت) به شدت مخالفت می‌کرد. گرامشی پافشاری می‌کرد به قبول این که این امر 'بدبینی' بود و یک 'انحراف' که

'... چون پرولتاریا نمی‌تواند به زودی رژیم را سرنگون سازد، بهترین تاکتیک، آن تاکتیکی است که هدفش اگر نه یک بلوک بالفعل بورژوا کارگری برای پاکسازی فاشیسم، حداقل یک بی‌کنشی از جانب پیشگام انقلابی و عدم مداخله‌گری حزب کمونیست در مبارزه‌ی بلافصل سیاسی است. به این معنی که به بورژوازی اجازه داده‌شود از پرولتاریا به عنوان گردان‌های انتخاباتی بر علیه فاشیسم استفاده کند. این برنامه با فرمولی مورد تأکید قرار گرفته است که می‌گوید حزب کمونیست باید "جناح چپ" اپوزیسیونی مرکب از همه‌ی نیروهای شرکت‌کننده در سرنگون‌سازی رژیم فاشیستی باشد.^{۲۰}

او می‌گفت 'حزب کمونیست مجبور بود بعضی از همان شعارهای دموکراتیکی را مطرح کند که احزاب مخالف بورژوازی داشتند - به خاطر این که می‌خواهد زمینه‌ای برای به‌بوته‌ی آزمایش گذاشتن کردارشان فراهم شود، تا 'این احزاب' خود را بدون ماسک در معرض دید توده‌ها قرار دهند و تأثیرشان را بر آن‌ها از دست بدهند.'^{۲۱}

بدون تردید اگر امروز گرامشی زنده می‌بود دلبستگی‌اش به حزب کمونیست ایتالیا و حزب کمونیست بریتانیا برایش توهین بود. همان گونه که برای حزب کارگران سوسیالیست به خاطر عدم درک نیاز به یک 'اتحاد دموکراتیک وسیع' از 'همه نیروهای ضد انحصار' توهین بود.

خود انگیختگی گرامی Spontaneism

رشد یافته‌ترین بخش افکار گرامشی به مبارزه برای رشد آگاهی طبقه کارگر مربوط است. او با پافشاری بر این امر آغاز می‌کند که طبقه کارگر نمی‌تواند به طور خود بخودی مثل یک ارتش تربیت یابد. انضباط او به آگاهی‌اش بستگی دارد و آگاهی هم در ارتباط با تجربه‌ی عملی از مبارزه رشد می‌یابد.

ایده‌های گرامشی در این مقاله، از مجادله علیه سه جریان عمده چپ دیگر موجود در ایتالیا در سال اول بعد از جنگ جهانی اول نشأت گرفت.

بزرگ‌ترین آن {سه جریان} که توسط سراتی رهبری می‌شد، حزب کمونیست را به عنوان تجسم آگاهی طبقاتی می‌دید. آن گونه که او مطرح می‌کرد دیکتاتوری پرولتاریا همان 'دیکتاتوری حزب سوسیالیست' خواهد بود. برای او آگاهی طبقاتی از کار منظم تدریجی برپا ساختن حزب حاصل می‌شد. حزبان دوم انقلابیون چپ افراطی اطراف بوردیگا باور نمی‌کردند که حزب سراتی جرات کسب قدرت را داشته باشد. اما آن‌ها هم آگاهی طبقاتی را در حزب مجسم می‌دیدند؛ در حزب کمونیست، که به عنوان یک گروه کوچک نخبه از کادرهای منضبط و بسیار تربیت‌یافته درک می‌شد. تنها بعد از این، کسب قدرت برای طبقه به شکل شوراهای (شوراهای کارگری) خواهد بود.^{۲۲} سومین جریان، جناح راست حزب کمونیست تحت رهبری تاسکا بود که از یک طرف بر آموزش کارگران و از طرف دیگر به توافق با رهبران چپ اتحادیه‌ی کارگری تأکید داشت. هر سه گروه با وجود تفاوت‌های دیگر، در این عقیده مشترک بودند که آگاهی طبقاتی توسط رهبران حزب به درون طبقه کارگر ریخته می‌شود؛ مثل خرده نان برای گنجشکان.

برعکس به نظر گرامشی، ویژگی و رهبری داده شده به مبارزات رشد یابنده‌ی خودبخودی و نهادهای کارگران، رشد آگاهی‌شان را رقم می‌زند. برای او هم چون لنین و تروتسکی، شورا چیز مطلق نبود که توسط حزب در لحظه‌ی معینی درست

شود بل که به عنوان ارگان مبارزه کارگران در کارخانه عمل می‌کرد. شاید در ابتدا حول یک موضوع ظاهراً بی‌اهمیت - شکست مذاکرات مدیریت اتحادیه در قرارداد مهندسی مزد ملی، جرقه ای بود برای اشغال نیمه شورشی کارخانه‌ها در سپتامبر ۱۹۲۰. ۲۳ شورا ناگزیر بود فراسوی سازمانی که کارگران را به هم می‌پیوست، بی‌اعتنا به اتحادیه آن‌ها و بی‌اعتنا به این که آیا آن‌ها عضو اتحادیه بودند یا خیر، حول نقطه تولید در سازمانی که مبارزات آن‌ها را با سایر کارگران متحد می‌ساخت و آن‌ها را به هم در فرایند تولید مربوط می‌ساخت، توسعه یابد. سازمانی که می‌توانست بیانگر آگاهی رشد یابنده‌ی ناشی از اتحاد، توانایی و قابلیت آن‌ها در کنترل تولید باشد. ۲۴

شوراهای کارگری تورین بی‌مقدمه پدیدار نشد. آن‌ها به عنوان 'کمسیون داخلی' کارخانه‌ها با کارکردهایی از بسیاری جهات شبیه کمیته‌های اداره کارگاه در بریتانیا آغاز به کار کردند. گرامشی نقش خود و رفقاییش را در نظم نوین **L'Ordine Nuovo**، روزنامه‌ای که آن‌ها در تورین منتشر می‌کردند این گونه می‌دید: برای مساعدتر ساختن این رشد خودبخودی، برای عامیت دادن کمسیون داخلی و وسیع‌تر کردن پایه آن، برای جرات دادن به کارگران جهت گرفتن بیش از پیش قدرت از مدیریت و برای بالا بردن پیوستگی آنان. همان گونه که گرامشی نوشت:

'مساله توسعه کمسیون داخلی به مساله مرکزی نظم نوین تبدیل گردید. این گونه شد که مساله "آزادی" پرولتری به عنوان مساله بنیادی انقلاب کارگری دیده شود. برای ما و برای هوادارن، نظم نوین به روزنامه‌ی شوراهای کارخانه مبدل شد. کارگران نظم نوین را دوست داشتند. چرا آن‌ها آن را دوست داشتند؟ برای این که احساس می‌کردند که مقالاتش با همان روح جستجوی درونی‌ای که آن‌ها تجربه می‌کردند آکنده بود؛ چگونه می‌توانیم آزاد شویم؟ چگونه می‌توانیم خودمان باشیم؟ برای این که مقالاتش سرد و روشن‌فکرانه نبود. از بحث ما با بهترین کارگران منشاء می‌گرفت. آن‌ها احساسات جاری و اهداف و شور طبقه کارگر تورین را پرورش می‌دادند؛ چیزهایی را که ما خود برانگیخته و تجربه کرده‌بودیم. برای این که مقالاتش واقعا از حوادث جاری "نت برداری" شده بود و به عنوان لحظه‌ای در فرایند رهایی و خودنمادی بخشی از طبقه کارگر دیده می‌شد. این است پاسخ این که چرا کارگران نظم نوین را دوست داشتند و این که چگونه ایده‌اش شکل گرفت. ۲۵

زمانی که گرامشی در سال ۱۹۲۰ این سطور را نوشت هنوز عضو حزب سوسیالیست بود. تنها مدتی بعدتر در همان سال، بعد از شکست اشغال {کارخانه‌ها} بود که او متوجه نیاز به بریدن از رفرمیسم چپ و تشکیل یک حزب انقلابی همگن شد. بنا براین نوشته‌هایش در باره شوراهای کارخانه فاقد هرگونه بحث صریح از این نوع بود که چگونه یک حزب انقلابی می‌تواند با آن‌ها کار کند. اما این نوشته‌ها تاکید می‌کند که چگونه انقلابیون منفرد و روزنامه‌های انقلابی باید به شکل عناصر جنبی سازمان کمونیستی و آگاهی کمونیستی برای عمومیت دادن و هم‌ارز کردن آن‌ها و آگاه ساختن کارگران از آن‌ها عمل کنند، با در نظر گرفتن این که آن‌ها به طور خود بخودی پدیدار می‌گردند.

در سال ۱۹۲۳ گرامشی زمانی که از خودش به خاطر این که به مدت سه سال تحت جرمیت بوردیگا نظراتش را به میل خود مخفی نگاه داشته بود، انتقاد کرد، دوباره به همان سؤال برگشت.

'ما به حزب به عنوان نتیجه یک فرایند دیالکتیکی که در آن جنبش خودبخودی توده‌های انقلابی و سازمانی و رهنمودی بخواهند از یک مرکز به هم نزدیک شوند فکر نکرده‌ایم، بل که آن را فقط به عنوان چیزی شناور در هوا تصور می‌کردیم که در آن و برای خود توسعه می‌یابد و زمانی که شرایط مساعد شود و موج انقلابی به اوج خود رسیده باشد، توده‌ها می‌خواهند به آن دست یابند.' ۲۶

ایجاد حزب انقلابی، مساله تلقین ایده‌ها از طریق تبلیغات محض به کارگران نیست، بل که موضوع انتظار تا عمل کارگران و به جنبش در آوردن آن‌ها تحت تاثیر بحران اقتصادی است. این سؤال مربوط به هر مبارزه خودبخودی بخشی و کوشش برای عمومیت دادن این می‌باشد. گرامشی به درستی دوباره همان موضوع را در قالب اصطلاحات تجربی‌تر در **یادداشت‌های زندان** مورد تفسیر قرارداد. در یک جا او می‌نویسد که کار حزب باید این باشد که عناصر 'تئوری' نهفته در مبارزات جمعی طبقه کارگر را بیرون بکشد و بین این تئوری با همه‌ی 'تئوری‌های' واپس مانده‌ی از پیش باش در کله‌های کارگران توازن ایجاد نماید.

'می‌توان در یک کاربست ویژه تئوری‌ای بنا کرد که از طریق هم‌زمانی و یکی‌شدن با عناصر قطعی کاربست خود، فرایند تاریخی در حال گذار را تسریع نماید و این کاربست را به نحوی همگن‌تر با ارتباطی منطقی‌تر و سودمندتر در همه‌ی عناصرش تفسیر کند و بنابراین به بیان دیگر توانمندی‌اش را به حداکثر ارتقا دهد.^{۲۷}

این مساله از دید رفرمیستی کمونیست‌های اروپایی و بعضی از کارگران چپ بریتانیا، فریادی از دوردست است. یعنی از دید کسانی که مبارزه به خاطر سوسیالیسم را فرایندی آهسته و صرفاً ایدئولوژیکی از آموزشی می‌بینند که کارگران را به رای دادن هر بیش‌تر برای ترکیب صحیح MP ها و اتحادیه‌های رسمی هدایت می‌کند.

Rank and Filism

گرامشی مساله‌ای نداشت اما به خاطر سیاستمداران رفرمیست یعنی کسانی که در صدد بودند پیشرفت مبارزه طبقه کارگر را به کانال‌های باریک از پیش تعیین شده محدود سازند و خودخواهانه جهت روشنش را با پیوندهای از قبل مقرر شده مسدود نمایند، مورد اهانت قرار گرفت. ۲۸ او در سال ۱۹۱۹ شروع کرد به تحلیل سرچشمه این کارشکنی‌ها که در پارلمان نشین‌های حزب سوسیالیست و بوروکراسی اتحادیه‌ها قرارداد داشت. تاکید کرد که بیگانگی بسیاری از کارگران متأثر از اتحادیه‌های‌شان می‌باشد و به تحلیل مبدا این پدیده‌ها بر پایه این که اتحادیه‌ها موجب کسب رفرم‌ها در سیستم سرمایه داری هستند و بنابراین آن‌ها ستادی و ساختاری اند، ادامه داد. اتحادیه‌ها، گرامشی توضیح می‌دهد،

'همه‌ی انواع سازمان‌های ویژه کاری به دوره تاریخ تسلط سرمایه تعلق دارد. . . در این دوره اگر افراد ارزشمندند فقط تا محدوده‌ای است که مالک کالاها‌ی‌شان هستند و با دارایی‌های خویش تجارت می‌کنند. کارگران هم تاجر شده‌اند؛ تاجر تنها دارائی‌شان یعنی نیروی کارشان. . . آن‌ها این دستگاه عریض و طویل را برای تمرکز زندگی کارگران ایجاد کرده‌اند. آن‌ها قیمت‌ها و زمان کار را برقرار کرده‌اند. آن‌ها به بازار نظم داده‌اند. اتحادیه‌های تجاری ضرورتاً منشی رقابتی دارند نه کمونیستی و نمی‌توانند دستگاهی برای نوسازی بنیادی جامعه باشند.^{۲۹}

'بنابراین کاستی واقعی از ماموران اتحادیه‌ها و روزنامه‌نگاران با روانشناسی گروهی خاص خود و کاملاً بیگانه با مال کارگران ایجاد شده است.^{۳۰}

این تحلیل و تجربه‌ی شوراهای کارخانه تورین، گرامشی را به طور مستمر به دیدن بوروکراسی اتحادیه‌ای به عنوان خرابکاری فعال در مبارزه طبقه کارگر رهنمون شد: 'اتحادیه تجاری رسمی قانونیت صنعتی را به عنوان وضعیت ابدی موضوعات می‌بیند و مستمراً از همان جنبه‌هایی دفاع می‌کند که مالک دفاع می‌کند. ۳۱ بعد از خیانت سال ۱۹۲۰ گرامشی کاملاً از نقش ضدانقلابی رهبری اتحادیه‌ها آگاه گردید.

'مبارزه و اعتصاب عمومی تورین و پیدمونت با مقاومت و کارشکنی سازمان‌های اتحادیه‌ای مواجه شد. . . این امر نیاز مبرم به پیکار با کل مکانیسم بوروکراتیک ارگان‌های اتحادیه‌ای یعنی ترکیبی را که فعالیت‌های بسیار فرصت طلبانه‌ی پارلمان نشین‌ها و رفرمیست‌هایی که کمر به خاموش کردن هر ابتکار عمل انقلابی در بخش توده‌های کاربسته بودند، را برجسته نمود.^{۳۲}

او در **نژهای لاینز** نوشته بود که:

'گروهی که کنفدراسیون کار را رهبری می‌کنند [فدراسیون اصلی اتحادیه ایتالیایی در آغاز دهه ۲۰] باید از این دید یعنی به بیان دیگر به عنوان وسیله‌ی تاثیرخرد کننده‌ی سایر طبقات روی کارگران، مورد ملاحظه قرار گیرد.^{۳۳}

'گرامشی در **یادداشت‌های زندان** هم از این اوضاع رشد نایافته گارگرایی و نظم سلسله مراتبی صرفنظر نکرد. او در سال ۱۹۳۰ نوشت:

'چشم پوشی و یا حتی بدتر خوارشمردن حرکت‌های معروف به "خودبخودی" یعنی کوتاهی کردن در دادن رهبری آگاه به آن‌ها، و یا بردن آن‌ها به سطحی بالاتر و قرارداد آن‌ها در زمره‌ی امور سیاسی ممکن است اغلب نتایج فوق‌العاده وخیمی ببار آورد.'

او شکست سال ۱۹۲۰ را که زمینه‌ی کودتای موسولینی را فراهم آورد به کوتاهی کردن سراتی، بوردیگا و تاسکا در ارائه دادن چنین رهبری‌ای به حرکات خودبخودی کارگران و دهقانان ربط داد:

اغلب این طور است که حرکات خودبخودی طبقات پایین [مردم کارکن]، با یک حرکت ارتجاعی از طرف جناح راست طبقه حاکم بنا به دلایل به هم پیوسته‌ای همراهی می‌گردد. برای نمونه یک بحران اقتصادی از طرفی موجب نارضایتی بین طبقات پایین و ایجاد حرکات خودبخودی و از طرف دیگر سبب تبانی بین گروه‌های ارتجاعی یعنی کسانی می‌شود که از ضعف موضوعی حکومت در رابطه با مبادرت به کودتای ارتشی سود می‌برند. در میان موثرترین دلایل کودتا باید تصور گروه‌های مسئول [حزب سوسیالیست] را در دادن رهبری آگاه به شورش خودانگیخته و تبدیلی آن به یک عامل مثبت سیاسی، به حساب آورد. ۳۴ [تاکید از من است].

البته به معنای درست کلمه، از جهت بی ارزش کردن نقش مداخله‌گرایانه‌ی مارکسیست‌ها در نبرد طبقاتی، گرامشی نه یک 'workerist'، نه یک 'spontaneist'، نه یک 'rank و filist' بود. کاملاً برعکس او در فعالیت‌هایش در ۱۹۱۹-۱۹۲۰ و ۱۹۲۴-۱۹۲۶ مثال درخشانی از این چنین مداخله‌گری بود (اگرچه نه به طور کامل).

بحث مرکزی

تحریف رفرمیستی تفکرات گرامشی مبتنی بر استدلال زیر است:

گفته شده است که گرامشی نشان می‌دهد که جوامع غربی کاملاً از روسیه تزاری متفاوت هستند. قدرت طبقه حاکم در غرب منوط به کنترل فیزیکی مردم از طریق دستگاه پلیس نظامی نیست بل که برپایه تسلط ایدئولوژیک اش قرار دارد که از طریق شبکه موسسات داوطلب که در زندگی روزمره (جامعه مدنی) - احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها، کلیساها و وسایل ارتباط جمعی پخش شده اند مورد عمل قرار گرفت. دستگاه بازدارنده دولتی تنها یکی از میان بی‌شمار سنگرهای جامعه سرمایه داری است.

این می‌رساند که کلید مبارزه برای انقلابیون، حمله مستقیم به قدرت دولتی نیست بل که مبارزه برای تسلط ایدئولوژیک است. چیزی که گرامشی آن را 'هژمونی' می‌نامد. هژمونی از طریق یک فرایند تدریجی صورت می‌گیرد که سال‌ها وقت لازم دارد تا مسلط شود و مستلزم شکیبایی و فداکاری بخشی از طبقه کارگر است. به طور ویژه طبقه کارگر فقط زمانی می‌تواند 'ضد هژمونی' شود که جذب بخش‌های اصلی روشنفکران و طبقاتی که آن‌ها نمایندگی‌شان را به دلیل نقش مهمی که کلا در دستگاه ایدئولوژیک بازی می‌کنند، شود. طبقه کارگر برای انجام این امر باید آماده فداکردن علائق کوتاه مدت اقتصادی اش باشد و تا وقتی که به کسب آن نایل نیامده است و طبقه کارگر سرکرده نشده است، مبادرت به شکل دادن قدرت دولتی می‌تواند تنها منجر به شکست شود. ۳۵

ادعا می‌شود که حقانیت این وضعیت موکول به تفاوتی است که گرامشی در یادداشت‌های زندان بین دو نوع جنگ قائل است:

(۱) جنگ مانوری که با حرکات سریع ارتش رقیب و با حملات از جلو و عقب و هر نوع کوششی برای دور زدن دشمن و شهرهایش درآمیخته است.

(۲) جنگ موضعی، مبارزه ای طولانی که طی آن دو ارتش درگیر در جنگ دچار بن‌بست هستند و هر کدام به سختی قادرند به جلو حرکت کنند مثل جنگ سنگربندی در سال‌های ۱۹۱۴-۱۸.

'خبرگان نظامی براین باورند که در جنگ‌های مابین کشورهای توسعه یافته تر از نظر صنعتی و اجتماعی، برای کاهش هرچه بیشتر کارکردهای تاکتیکی در مقابل کارکردهای استراتژیکی، جنگ مانوری باید مورد توجه قرار گیرد.

'چنین کاهش باید حداقل در مورد پیشرفته ترین کشورهای صنعتی یعنی جایی که در آن "جامعه مدنی" به ساختاری پیچیده تبدیل گردیده و نسبت به "حملات" مصیبت آمیز عناصر بلاواسطه‌ی اقتصادی (بحران‌ها، رکودها و غیره) مقاوم

است، در هنر و علم سیاست هم رخ دهد. ۳۶

آخرین مثال موفقیت آمیز کاربرد جنگ مانوری یا به بیان دیگر یورش پیشانه به دولت - انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ بود:

به نظرم می‌رسد که ایلچ (لنین) تشخیص داد که تغییر از جنگ مانوری که در سال ۱۹۱۷ در شرق با موفقیت روبرو

شده بود به جنگ موضعی که تنها شکل ممکن در جبهه غربی بود، ضرورت داشت. ۳۷

جان کلام این استراتژی در ساختار اجتماعی متفاوت روسیه تزاری و اروپای غربی قرار دارد:

'در روسیه دولت همه چیز بود. جامعه مدنی در آن بافتی ابتدایی و ژلاتینی داشت، در غرب . . . هرگاه ارتعاشی در دولت به وجود می‌آمد، در ساختار قوام یافته‌ی جامعه مدنی یکباره آشکار می‌شد. دولت فقط یک سنگر بیرونی بود که در پشت آن شبکه‌ی گسترده و قدرت‌مندی از دژها و استحکامات قرار داشت.'^{۳۸}

فرمول انقلاب پیوسته 'به دوره ای تاریخی تعلق دارد که در آن هنوز احزاب سیاسی توده ای بزرگ و اتحادیه های اقتصادی بزرگ به وجود نیامده بودند و جامعه آرام بود، تا حدی که می‌شود گفت جامعه از جنبه های گوناگون در سیلان بود . . . در دوره بعد از ۱۸۷۰ . . . روابط سازمانی داخلی و بین المللی دولت پیچیده تر و گسترده تر شد و مفهوم "هژمونی مدنی" از فرمول انقلاب پیوسته‌ی چهل و هشتی (مارکس این شعار را بعد از انقلاب ۱۸۴۸ پذیرفت) سبقت گرفت.^{۳۹}

فرمول بندی گرامشی نباید بدون حالت انتقادی آن گونه که در زیر نشان خواهیم داد، پذیرفته شود. اما ابتدا باید روشن گردد که آن‌ها به هیچ وجه مجوزی برای نتیجه گیری‌های رفرمیستی نیستند.

در مکان اول، جنگ موضعی یک جنگ است. همکاری طبقاتی‌ای از آن گونه که امروزه PCI دنبال می‌کند، نیست. تحقیر کردن رفرمیست‌ها یعنی کسانی که همکاری طبقاتی را موعظه می‌کردند، توسط گرامشی در زندان تغییر نیافت. او انفعال آن‌ها را در مقابل فاشیسم با سگ آبی مقایسه می‌کرد که به خاطر ارزش طبی بیضه هایش مورد تعقیب شکارچیان قرار می‌گیرد و برای نجات جان خود، خود بیضه هایش را می‌درد. ۴۰ (بعضی از رهبران اتحادیه های چپ امروزی ممکن بود به خوبی رونوشت بردارند!)

در مکان دوم، این ادعا که سیاست‌های انقلابی در بسیاری مواقع به جنگ موضعی اختصاص داشت یک مکاشفه تکان دهنده نیست. پیش از همه لنین و تروتسکی در کنگره سوم بین‌الملل کمونیست در ۱۹۲۱ براساس تجربیات بلشویک‌های روسی برای تشکیل جبهه متحد با احزاب رفرمیست جهت جلب کردن جمع کثیری از طبقه کارگر به سوی کمونیسم در این باره صحبت کرده اند. آن‌ها به شدت با 'تئوری تهاجم' چپ افراطی مد روز به ویژه در حزب کمونیست آلمان - نظری که می‌گوید احزاب کمونیست می‌توانند به راحتی بدون برخورداری از حمایت اکثریت طبقه از طریق خطرگری های مکرر انقلابی حمله کنند و قدرت را تصرف نمایند، جنگیدند. گرامشی نقش تروتسکی را در چرخش کمیت‌ترن به تاکتیک جبهه متحد تصدیق می‌کرد. ۴۱ و به روشنی "جنگ موضعی" را با فرمول جبهه متحد تعریف می‌نمود. ۴۲

در **تزه‌های لاینز** گرامشی درصدد بود که تاکتیک جبهه متحد را برای ایتالیا به کار بندد. اتخاذ این تاکتیک (که او برخلاف بوردیگا آن را مجدانه دنبال می‌کرد) هیچ گونه نرمشی را در سخت گیری گرامشی نسبت به رفرمیست‌ها ایجاد نکرد. او نوشت از تاکتیک جبهه متحد به عنوان یک فعالیت سیاسی (مانور) که زمینه‌ای را ایجاد می‌کند تا احزاب و گروه های موسوم به کارگری انقلابی که دارای پایگاه توده ای هستند بدون ماسک ظاهر شوند. ۴۴

در مکان سوم، نبرد برای هژمونی تنها یک نبرد ایدئولوژیک نیست. حقیقت دارد که گرامشی همواره این باور را که خرابی اوضاع اقتصادی کارگران به طور خود بخودی منجر به آگاهی انقلابی می‌شود رد می‌کرد. به این دلیل او در **یادداشت‌های زندان** بر این نکته تاکید می‌کند که علاقمند به رد کردن جریان استالینیست (تزد) (پریود سوم) است که براساس این تز بحران‌های جهانی، آن {جهان} را به انقلاب جهانی هدایت خواهد کرد. او عزمش را برای در افتادن با این کژروی مکانیکی از مارکسیسم جزم کرد.

اما گرامشی هیچ‌گاه نقش تعیین کننده اقتصاد را در زندگی سیاسی رد نمی‌کند چون که 'غیرمحمتمل نیست گفته شود که بحران‌های بلاواسطه اقتصادی، ماحصل حوادث تاریخی بنیانی خویش هستند' آن‌ها می‌توانند به راحتی زمینه مناسب‌تری را برای رواج روش‌های تفکری معین و راه‌های معین مطرح کردن و حل مسائل در آمیخته با توسعه کامل آینده ی زندگی ملی' ایجاد کنند. ۴۵ او ارتباط بین اقتصاد و ایدئولوژی را در این واژه ها فرموله کرد: عوامل ایدئولوژیک توده ای همواره با درنگ در پس پدیده های اقتصادی توده ای قرار دارند و بنابراین در لحظات معین، حمله خودبخودی نسبت به عامل اقتصادی به کندی صورت می‌گیرد و یا توسط عناصر سنتی ایدئولوژیکی مورد کارشکنی واقع می‌شود، یا به طور لحظه ای درهم شکسته می‌شود. دقیقاً به خاطر این درنگ ایدئولوژی در پس اقتصاد بود که ضرورت داشت حزب انقلابی در مبارزه اقتصادی کارگران و برای بیرون آوردن آن‌ها از چنگ رفرمیست‌ها مداخله گری نماید.

' بنابراین... باید مبارزه ای آگاه و با برنامه برای تامین ضروریات وضعیت اقتصادی توده ها وجود داشته باشد، که امکان ناسازگاری آن با سیاست‌های رهبری سنتی قابل فهم است. همواره به یک ابتکار عمل مناسب سیاسی نیاز است تا حمله‌ی اقتصادی را از تاثیر بازدارنده سیاست‌های سنتی رها سازد. ۴۶.

در یک فقره از یادداشت‌های زندان، گرامشی به تجربه جنبش شوراهای کارخانه تورین در سال ۱۹۲۰-۱۹۱۹ برمی‌گردد تا نزدیکی تئوری مارکسیسم و مبارزات خودبخودی کارگران را که در آن جا رخ داد با مبارزات محدود اقتصادی بخشی، صنفی گرا و برداشت صرفاً روشنفکری و اراده باورانه که سیاست‌ها را از خارج به کارگران اعلام می‌کرد، مقایسه کند: ' جنبش تورین هم‌زمان به "خودبخودی" بودن و "اراده باورانه" بودن متهم بود... اگر این اتهام ضد و نقیض مورد تحلیل قرار گیرد تنها به این حقیقت گواهی می‌دهد که رهبری آن "انتزاعی" نبود؛ این نه با تکرار مکانیکی علمی یا فرمول بندی تئوریک سازگار است و نه سیاست‌های عمل واقعی با مقالات محققانه تئوریک اشتباه می‌شود. این امر متصل می‌کند خود را به انسان واقعی، با ارتباطات تاریخی ویژه، احساسات ویژه، جشم اندازه‌ها و انگاشت‌های ناقص از جهان و غیره که نتیجه‌ی "خود بخودی" ترکیبات یک وضع حادث از تولید مواد با انباشتگی تصادفی در عناصر ناهمگن اجتماعی بود. این عنصر "خود بخودی" مورد غفلت قرار نگرفت و حتی خوار شمرده نشد بل که پرورنده شد، هدایت شد، و از تعیینات بیگانه تطهیر شد. هدف آوردن آن در خط تئوری مدرن [مارکسیسم] بود- اما در یک سبک اثرمند تاریخی و زنده. خود رهبران از جنبش "خود بخودی" صحبت می‌کردند و حقا که این طور بود. تاکید بر سر یک انگیزه، یک زبان نواختی و یک عنصر یگانه گردی در عمق بود. مهم تر از همه، این را که جنبش خود بخودی یک ماجراجویی ساخته و پرداخته بود، رد می‌کرد و بر ضرورت تاریخی آن تاکید می‌کرد. این امر به توده‌ها یک آگاهی "تئوریک" از آفریننده بودن از رش‌های تاریخی و نهادین بنیان گذار یک دولت می‌داد. این یگانگی بین "خود بخودی" بودن و "رهبری آگاه" از "نظم"، به درستی عمل واقعی سیاسی طبقات پائین است. ۴۷.

چهارم، مبارزه ما برای جذب سایر طبقات تحت فشار (یا برای لایه‌های عقب مانده طبقه کارگر) بدین معنی نیست که طبقه کارگر جنگیدن برای منافع خود را کنار بگذارد. زمانی که گرامشی رویکرد "صنفی گرا" را با رویکرد "هژمونیک" مقابله می‌داد، با آنانی که تحت نام اتحادیه‌ها از منافع خود در جامعه سرمایه داری دفاع می‌کردند و با آنانی که مبارزه خود را به عنوان حافظ کلید آزادی همه گروه‌های تحت فشار فرافکنی می‌کردند، مقابله می‌کرد. ۴۸.

در ایتالای دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ رویکرد "هژمونیک" به منزله‌ی یک گسست در استراتژی رفرمیست قدیمی بود که کوشش می‌کرد با تسلیم و رضا در مقابل زمینداران و کشیش‌های مسلط شمالی، امتیازی برای کارگران شمالی کسب کند. ۴۹. اما برعکس طبقه کارگر برای بهبود وضع خود به خوبی می‌جنگید و به دهقانان زمین و به روشنفکران چشم انداز یک جامعه‌ی ارزش‌مند تر را نوید می‌داد.

هم‌چنین در مبارزه برای آگاهی طبقه کارگر درک گردیده بود که کلید جذب دهقانان، هم پیوستگی مسایل سیاسی با خواسته‌های عملی است. گرامشی مکرراً از رادیکال‌های افراطی (حزب عمل) در مبارزه برای اتحاد ایتالیا در قرن ۱۹ (و با چشم‌داشت به سوسیالیست‌های رفرمیست در قرن ۲۰)، به خاطر اهمال در انجام تنها عملی که می‌توانست نفوذ ارتجاع و کاتولیک‌یسم را در جنوب درهم بشکند- یعنی جنگ برای تقسیم زمین‌های بزرگ بین دهقانان، انتقاد می‌کرد. به این دلیل که حزب عمل، مبارزه برای هژمونی را به عنوان مبارزه محض روشنفکری می‌نگریست، موفق نشد. و 'قصور در حل مساله ارضی، بعد به عدم امکان حل مساله کلریکالیسم منتهی گردید. ۵۰.

طبقه کارگر ممکن است برای کسب حمایت طبقات دیگر اجباراً ' تن به فداکاری‌های معینی از نوع همکاری‌های اقتصادی' بدهد. اما شکی نیست که این فداکاری‌ها و سازش‌ها، نمی‌تواند حول مسایل اصلی باشد. هرچند که هژمونی یک مساله اخلاقی- سیاسی است، هم‌چنین باید اقتصادی هم باشد، ضرورتاً باید بروزیفه قاطع اعمال شده توسط گروه رهبری [طبقه کارگر] در زمینه فعالیت اقتصادی، متبني باشد. ۵۱.

هیچ شواهدی موجود نیست که گرامشی در **یادداشت‌های زندان**، نظرگاه‌هایی را که در تزه‌های لاینز داشته به خاطر این که کارگران برای جذب دهقانان مجبور شدند از خط خود خارج شوند، رها کرده باشد. اما این امر تنها می‌توانست توسط کمیته کارگران ساختمانی برمنای وضعیت اقتصادی کارگران در کارخانه‌ها و استفاده از این کمیته‌ها برای ایجاد انگیزه جهت شکل‌گیری کمیته‌های دهقانی، انجام یافته باشد. قابل توجه این که هرچند گرامشی از "بلوک‌های حکومت‌گر" صحبت می‌کرد و هرچند که برنیاز طبقه کارگر به جذب دهقانان تاکید می‌نمود، اتفاقاً واژه‌ی نامفهوم استالینی "بلوک‌های کارگر-دهقان" را به کار نبرد. او روشنفکران طبقه متوسط را کم‌تر به عنوان متحد هم ارز طبقه کارگر درک می‌کرد. به نظر او آن‌ها فقط به خاطر پیروی کردن از رهبری او {طبقه کارگر} در جریان مبارزه می‌توانستند جذب شوند. ۵۲

پنجما و آخر، گرامشی در **یادداشت‌های زندان** هرگز مطرح نکرده که مبارزه به خاطر هژمونی می‌تواند همراه خود مساله قدرت دولتی را هم حل کند. حتی در دوره ای که جنگ موضعی نقش غالب را دارد گرامشی از یک عنصر "بخشی" جنبش، ۵۳ جنگ مانوری صحبت می‌کند که کارکردی بیش‌تر تاکتیکی بازی می‌کند تا استراتژیکی. ۵۴

به بیان دیگر: انقلابیون اکثراً با استفاده از تاکتیک جبهه متحد در مبارزات بخشی، برای در آوردن رهبری از چنگ رفرمیست‌ها، درگیر مبارزه‌ی ایدئولوژیک هستند. معذا لحظاتی متناوب از رویارویی شدید وجود دارد، لحظاتی که یک طرف یا دیگری می‌کوشد با حملات خط مقدم جبهه سنگرهای دیگر را از خطر برهاند. قیام مسلحانه برای گرامشی همان گونه که در یادداشت‌های زندان روشن ساخته است "لحظه‌ی قطعی مبارزه" باقی می‌ماند.

تاکید او بر جنگ موضعی در **یادداشت‌های زندان** باید در زمینه‌ی تاریخی‌اش مورد توجه قرارگیرد. این استعاره ای است که برای پرداختن به یک نکته سیاسی واقعی طراحی گردیده است - عزم انقلابی چند هزار انقلابی در زمان بحران، پیش شرط‌های یک قیام موفقیت‌آمیز را فراهم نمی‌آورد. این پیش شرط‌ها باید در فرایندی طولانی از مداخله‌گری سیاسی و مبارزه ایدئولوژیک فراهم شده باشند. جز این اندیشیدن آن گونه که تولیاتی و دیگر استالینیست‌های دوره سوم در ابتدای سال-های ۱۳۳۰ انجام دادند، دیوانگی محض بود. گرامشی در جزئیات کم‌تر به بحث در باره ضرورت قیام مسلحانه علاقه داشت - روی هم رفته در این زمان استالینیست‌ها مصمم به سازمان‌دهی قیام مسلحانه بودند اگر چه بدون امیدواری - اما او تاکید می‌کند که یک قیام تنها با حمایت فعال اکثریت طبقه کارگر می‌تواند موفق شود، همان گونه که لنین در ژوئن ۱۹۱۷ و دوباره در مورد آلمان در ۱۹۲۱ دارا بود.

بنا براین کاربرد استعاره‌ها چنان که گویی از نظر گستره‌ی اعتباری از زمینه‌ی تاریخی خود مستقل بودند گمراه کننده است. روی هم رفته حتی در دوره‌های ناب‌نظامی، ایستایی "جنگ موضعی" همواره مناسب نیست - همان گونه که ستاد کل ارتش فرانسه ارزش آن را هنگام حمله‌ی تانک‌های آلمانی در عبور از خط ماگیونات Magionot در سال ۱۹۴۰ دریافت.

ابهامات موجود در فرمول بندی گرامشی *Ambiguities in Gramsci's formulation*

هر استعاره ای مانند 'جنگ موضعی' و 'جنگ مانوری' گرامشی که در معرض برداشت نادرست قرار دارد ترجیحاً باید خود برای انتقاد باز باشد. پری اندرسون در مقاله ای جالب نشان داده است که استعاره‌های گرامشی حاوی ابهامات و ضد و نقیض‌هایی است. یک 'لغزش' مفهومی می‌تواند توسط رفرمیست‌ها برای خراب کردن گرامشی مورد سوء استفاده قرار گیرد. ۵۵

البته مقابله ای که گرامشی بین 'جنگ مانور' و 'جنگ موضعی' انجام داد تقریباً مقبولیت عام دارد. در یک مرحله، انتقال از 'جنگ موضعی' سیاسی بعد از سال ۱۸۷۱ رخ می‌دهد؛ مرحله دیگر به موقعیت موازنه اقتصاد سرمایه داری جهانی در آغاز سال‌های ۱۹۲۰ انتقال می‌یابد. این اغتشاش زمانی به دلیل این که نا معلوم می‌گذارد که آیا 'جنگ موضعی' یک استراتژی همیشگی است یا فقط در دوره‌های معینی مناسب است، مهم می‌باشد. برخی از فرمول بندی‌های گرامشی اشاره به تفسیرهای پیشین دارد. اما باید با تاکید مکرر او روی کنش و واکنش بین حزب انقلابی، مبارزات خودبخودی، طبقه و باور به لزوم قیام مسلحانه، غیرمحمول شمرده شود.

دومین اغتشاش در مقابله بین روسیه و غرب قرار دارد. این مقابله متضمن یک برداشت نادرست از جنبش انقلابی روسیه است. در حقیقت اولین کوشش‌ها در 'جنگ مانوری' - حملات مسلحانه به رژیم تزاری توسط دکابریست‌ها در سال‌های ۱۸۲۰ و پوپولیست‌ها که موفق به قتل تزار در ۱۸۸۱ گردید - شکست خورد. نسل‌های بعدی انقلابیون مجبور شدند استراتژی

متفاوتی را به کار بندند. سرنگونی حکومت خودکامه، ادامه 'جنگ موضعی' را ضروری کرد. ده سال بحث محافل مارکسیستی و ده سال دیگر آشفته‌گی اقتصادی قبل از حزب توده ای توانست در ۱۹۰۵ سر برآورد، و سپس ۱۲ سال برای تمدید نیروها. این 'جنگ موضعی' برای تدارک 'جنگ مانوری' سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶ و ۱۹۱۷ ضرورت داشت.

بسط دادن استعاره گرامشی: جنگ موضعی نظامی با کشف یک اسلحه جدید که می‌تواند پیروزمندانه از استحکامات طرف مقابل عبور کند مطلق و خطرناک گردید، مثل آن چه که تانگ در پایان جنگ جهانی اول و در شروع جنگ جهانی دوم توانست (گرچه برای نشان دادن برتری واقعی مورد استفاده قرار نگرفت). هم‌تراز سیاسی تانگ حملات انقلابی خودبخودی از جانب توده‌های پایینی است (به بیان گرامشی)، که حتی لنین را در فوریه‌ی ۱۹۱۷ شگفت زده نمود. انقلابیون بدون یک چرخش سریع از مرحله پدافندی به آن چه که با 'جنگ مانوری' جدید ارتباط دارد نمی‌توانند خود را با این تغییرات ناگهانی تطبیق دهند و برای تاثیرگذاری و هدایت موج جنبش به جلو کوشش نمایند. عظمت لنین در توانایش در درک این مساله قرار دارد که چه وقت تغییر خط استراتژیک از 'جنگ موضعی' به 'جنگ مانوری' باید انجام پذیرد.

آن چه که لنین (و تروتسکی و روزا لوکزامبورگ) درک کردند عبارت بود از این که در مرحله‌ی معینی از تاریخ جنبش انقلابی، یک مبارزه طولانی مدت برای کسب هژمونی، برای سازمان بندی و یکپارچه کردن نیروهای خودی ضروری است. اما این امر با خطر همراه است. بسیاری از موفقیت‌های یک سازمان در آغاز مبارزه، زمانی که در توده‌ها تغییر حالت وجود دارد به محافظه کاری منتهی می‌شود.

روی هم رفته، الگوی اصلی حزب مبادرت کننده به جنگ موضعی در جنگ جهانی اول در اروپا حزب سوسیال دموکرات آلمان (SPD) بود. این حزب شبکه عظیمی از استحکامات را در درون جامعه بورژوازی ایجاد کرد - صدها روزنامه، صدها هزار عضو حزب، کلوپ‌ها و Co-op های محلی، جنبش زنان، دستگاه قدرت مند اتحادیه‌های کارگری و حتی یک مجله تئوریک قادر به جلب تحسین بسیاری از بخش‌های روشنفکری. کوشش‌های حزب برای ایجاد این 'موقعیت‌ها' با پایان جنگ جهانی اول او را به مخالفت با نبرد طبقاتی رهنمون ساخت (جالب این که بسیاری از استعاره‌های جنگ موضعی و مانوری در واژه‌هایی بسیار نزدیک به گرامشی توسط کائوتسکی در مقابله با حملات روزالوکزامبورگ به رهبری رفرمیست SPD در سال ۱۹۱۲ به کار گرفته شد). ۵۶

روسیه، ایتالیا و غرب

ایتالیا توسط گرامشی به عنوان نخستین نمونه که در آن جنگ موضعی ضروری است انتخاب گردیده است. با وجودی که ایتالیای سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از این که نمونه‌ی جامعه‌ی سرمایه داری پیشرفته باشد دور بود. چیزهایی که گرامشی به آن‌ها به عنوان ویژگی "جامعه مدنی" توجه می‌کند عبارت اند از - کلیسا، موسسات سیاسی و فرهنگی شهری، افزایش احزاب بورژوازی، تاثیر "روشنفکران موظف (فونکسیونال)" از قبیل معلمان، حقوق دانان و کشیشان - امروزه عقب ماندگی ایتالیا در دهه ۱۹۲۰ و ۳۰، برتری عددی دهقانان، لمپن پرولتاریا و خرده بورژوازی، پدیده‌ی زودگذر تاریخی بیمارگونه به نظر می‌آید. حتی مجامع فرهنگی سیاسی شهرمبنایی در جوامع حقیقتاً پیشرفته سرمایه داری هم گرایش به افت دارند.

در بریتانیا و همین‌طور در دیگر کشورهای پیشرفته، دوران بعد از جنگ با پدیده‌ی بی‌شوری ویژگی یافته است - افول مشارکت توده‌ای در مجامع سیاسی فرهنگی از قبیل حزب کارگر و WEA، افت تاثیر سیاسی Organe Lodges در لیورپول و گلاسکو، نصف شدن اعضای فعال کلیسا در طی ده سال. 'روشنفکران موظف - حقوق دانان، معلمان، کشیشان، دکترها - دیگر نقش کلیدی در شکل دهی عقاید بازی نمی‌کنند.

سرمایه داری پیشرفته به تمرکز قدرت ایدئولوژیکی، به اتمیزه کردن توده‌ها - بااستثنای سازمان اتحادیه‌ای ی برمنبای محل کار - و به تضعیف سازمان‌های سیاسی و فرهنگی قدیمی منجر شد.

از یک طرف تشدید فرایند کار نقش بازی کرده است - نوبت کاری، سازماندهی موسسات سیاسی محلی یا فرهنگی را مشکل می‌سازد؛ از طرف دیگر بازاری ساختن زندگی اجتماعی، ظهور رادیو تلویزیون و تمرکز کنترل از طریق وسایل ارتباط جمعی، جذابیت دیگر فعالیت‌های 'اوقات فراغت' را تضعیف کرده است. شمار ساختارهای موثر 'جامعه مدنی' ی بین افراد و دولت کاهش یافته است. وسایل ارتباط جمعی هرچه بیش و بیش تر مداخله مستقیم را فراهم می‌سازند. هم زمان اعتبار سازمان

اتحادیه ای ی محل کارمبنایی به گونه‌ای نمایشی رشد کرده است تا به یکی از موسسات 'جامعه مدنی' تبدیل گردد و با اتمیزه شدن از بین نرود.

در واقع امر، شبکه دفاعی استحکامات، طبقه حکومت‌گر را مستعد می‌سازد تا در زمان بحران وقتی که کارگران واقعا برای عمل حرکت می‌کنند خیلی ضعیف شود. یکباره بورژوازی برای عقب نگه داشتن طبقه کارگر حساب شده به اتحادیه و تا حد خیلی کم‌تری به سازمان‌های رفرمیست سیاسی وابسته می‌شود. اما با گذر زمان این امر به فرسایش اعتقاد به رهبران رفرمیست و به انفجار خودبخودی کارگران که دیگر آن‌ها قادر به کنترل‌اش نیستند منجر می‌شود. تحت چنین شرایطی جنگ مانوری واقعی می‌تواند توسعه یابد که در آن کارگران با وجود فقدان آگاهی انقلابی، خود را مستقیما در تضاد با دولت سرمایه داری می‌یابند.

همان گونه که تونی کلیف در یک مقاله مهم در سال ۱۹۶۸ اشاره کرد، سرمایه داری پیشرفته خصوصی سازی و بی شوری می‌آفریند. اما مفهوم بی شوری ایستا نیست، زمانی که راه منحصر بفرد رفرم بسته است بی شوری می‌تواند به ضد خود یعنی به عمل مستقیم توده ای تبدیل شود. کارگرانی که هواداری خود را نسبت به سازمان‌های سنتی از دست داده اند اجبارا برای منافع خویش به مبارزات بینهایت قابل انفجار رو می‌آورند. ۵۷

استعارات گرامشی چهل و پنج سال پیش برای بحث در باره مسائل مهم استراتژی به کار گرفته شدند. امروزه کسانی که ادعا می‌کنند که ادامه دهنده راه او هستند، بدون توجه به این که جامعه طی سالیان به طور جدی تغییر کرده است کوشش می‌کنند که به شیوه ای ناپخته این استعارات را جهت مسدود کردن بحث به کار بگیرند. این امر بخشی از جزم اندیشی‌ای است که با رفتاری که در بسیاری مواقع مارکس، لنین و یا تروتسکی از آن رنج برده اند، تفاوتی ندارد.

ضعف‌های گرامشی

شرایط زندگی گرامشی به او تحمیل می‌کرد که حد و مرزهایی را در ارائه نظراتش رعایت کند. این امر در یادداشت‌های زندان زمینه ای را فراهم می‌آورد که ایده هایش در معرض تحریف قرار گیرند.

اولین و آشکارترین محدودیت گرامشی این بود که حکومت فاشیست از فراز شانه‌های گرامشی هر کلمه‌ای را که او می‌نوشت می‌خواند و مورد بررسی قرار می‌داد. برای اجتناب از سانسور زندان، وقتی که گرامشی می‌خواست به بعضی از مفاهیم بسیار نیش دار مارکسیسم اشاره کند، مجبور بوده است ناروشن باشد. او می‌بایستی از یک زبان مبهم استفاده کند که تفکرات حقیقی او را نه فقط از زندانبان‌هایش بل که هم چنین از خوانندگان مارکسیست نوشته هایش پنهان نگاه می‌داشت که گاه گاهی سبب بدگمانی انسان به او می‌شود.

یک نکته بسیار مهم، گرامشی اغلب برای مبارزه کارگران جهت کسب قدرت در مقابل سرمایه داری، به طور استعاره ای از مبارزه بورژوازی در مقابل فئودالیسم استفاده می‌کرد. اما این مطابقت به طور خطرناکی نگران کننده است زیرا مناسبات تولید سرمایه داری به عنوان نقطه شروع تولید کالایی را دارد، تولید کالا برای بازار را، که این امر می‌تواند در درون جامعه فئودالی توسعه یابد و بورژوازی می‌تواند این چیرگی اقتصادی رشد یابنده اش را قبل از کسب قدرت، برای برپائی موقعیت ایدئولوژیکی‌اش در درون چارچوب فئودالیسم مورد استفاده قرار دهد. اما طبقه کارگر تنها از طریق بدست آوردن کنترل اجتماعی تولید می‌تواند به کسب چیرگی اقتصادی که برای تصرف قدرت سیاسی لازم است، نایل شود. و این امر تنها بعد از آن اتفاق می‌افتد که آن‌ها بخواهند کنترل چاپخانه‌ها، دانشگاه‌ها و نظیر آن‌ها را به دست گیرند، یعنی جاهایی را که سرمایه دارها قادر بودند مدت‌ها قبل از این که دارای سلطه سیاسی شوند، بخرند. ضرورتا در این نقطه گرامشی می‌باید مبهم به نظر آید اما مبهم گویی امروزه برای روشنفکرانی که مدعی جنگیدن در مبارزه طبقاتی از طریق 'آموزش تئوریک'، مبارزه ای برای هژمونی عقلانی اند، تنها یک دست‌آویز است در حالی که در اصل آن‌ها در حال طی رشد حرفه‌ای ی اکادمیکی خود هستند.

بعلاوه گرامشی نمی‌توانست به وضوح در باره قیام مسلحانه بنویسد، این شکاف در یادداشت‌های زندان برای مدعیان پیرو او این را ممکن ساخته که واقعیت خشن قدرت دولتی‌ای که گرامشی را در چنگ خود نگه می‌داشت، ندیده بگیرند.

اما غیر از محدودیت‌های جسمانی چیزهای دیگری در گرامشی وجود داشت. درست زمانی که استالین نفوذش را در روسیه مستحکم می‌کرد، او به زندان افتاد. اشتباه او در همراه شدن با این فرایند تفکرش را عمیق‌تر از آن چه که ممکن بود در آغاز آشکار باشد، مشخص ساخت.

گرامشی صریحا از بلوک استالین-بوخارین که در سال ۱۹۲۵ شکل گرفت اعلام حمایت کرد. به نظر می‌رسد که او کوشش برای برپا ساختن 'سوسیالیسم در یک کشور' را از طریق واگذاری امتیازاتی به دهقانان به عنوان بخشی از 'جنگ موضعی' بین المللی پذیرفته است. بنابراین او مخالفت تروتسکی با سوسیالیسم در یک کشور را با رد جبهه متحد از موضع چپ افراطی یکی می‌دید - با وجودی که خیلی خوب می‌دانست که تروتسکی یکی از بنیان اصلی جبهه متحد بود. همان گونه که دیده ایم گرامشی نسبت به اختناق بوروکراتیسم استالینیسم بسیار آگاه و منتقد بود. اما قبول دیدگاه بوخارین-استالین (۲۸-۱۹۲۵) در باره سوسیالیسم در یک کشور توسط او، او را از تحلیل این که چه خطایی در روسیه رخ داده است بازداشت. در یادداشت‌های زندان می‌نویسد، جنگ موضعی از توده‌های بی‌پایان مردم فداکاری‌های عظیم طلب می‌کند. همین طور تمرکز بی‌سابقه هژمونی ضروری است، و بنا براین یک حکومت 'مداخله‌گرتز' که نسبت به مخالفان سیاسی تهاجم اتخاذ خواهد کرد... ۵۸'

اکنون این نیمه پوزش خواهی برای روند تمامیت طلبی با بازگویی اخطاری از مارکس دنبال می‌شود: 'مقاومتی خیلی طولانی در اردوگاهی محاصره شده سبب تضعیف روحیه می‌شود. رنج، خستگی، ازدست رفتن آسایش، بیماری و فشار مداوم به بار می‌آورد، نه خطری حاد که معتدل می‌شود، لیکن خطری مغزی که ویران می‌سازد!'

به نظر می‌رسد که گرامشی می‌خواهد به هر دو جنبه‌ی موضوع انتقاد کند و بگوید که این امر بر یک استراتژی درست مبتنی است. این تناقض نمی‌تواند اثرات تضعیف کننده بر جنبه‌های دیگر تئوری او را رد کند.

در ۲۰-۱۹۱۹ در اروپای غربی او رابطه‌ی دوسویه مبارزه در کارخانه و ایجاد عناصر دولت کارگری را درک کرد، نه کس دیگری. هم چنین او کنش و واکنش دیالکتیکی مابین توسعه دموکراسی کارگری و نیروی محرکه آن حزب انقلابی را متوجه شد. این درک در بسیاری از قسمت‌های کار یادداشت‌های زندان باقی است - اما در نقاطی این دید با گرایش به دیدن 'سوسیالیسم در یک کشور' استالینیستی به عنوان تامین کننده روشی برای برپایی 'جنگ موضعی' که در هر جا بشود از آن رونوشت گرفت، به تحلیل می‌رود.

گرامشی تنها فردی نبود که با هم‌گام شدن با شرایط استالینیسم دچار اشتباه شد. زمانی که او در زندان بود و رابطه‌اش با جنبش بین المللی قطع گردید، ترس از استالینیسم چیزی مربوط به آینده بود. تروتسکیست‌های برجسته آینده از قبیل آندره آس نین و جیمز پ. کانون هنوز از استالین در مقابل تروتسکی حمایت می‌کردند. اما در قضیه گرامشی رد کردن چپ به عنوان عنصر اغتشاش در تئوری‌اش، برای توجیه سیاست‌های رفرمیستی امروزه مورد دستبرد قرار گرفت.

به طور قطع یک ضعف بسیار اساسی در گرامشی وجود دارد. گرچه او گزارش کاملا درستی از ارتباط بین اقتصاد و سیاست تهیه می‌کند اما میان مارکسیست‌های بزرگ گرامشی به خاطر این که ابعاد مشخص اقتصادی را در کارهای سیاسی‌اش یکپارچه نکرده است، تنهاست. این امر یک سوگیری‌ای در نوشته‌هایش ایجاد می‌کند که در مارکس، انگلس، لنین، روزا لوکزامبورگ یا تروتسکی وجود ندارد. برای نمونه در ۱۹۲۵ او فکر می‌کرد که فاشیسم در حال فروپاشی است. با این حال چند سال بعد در یادداشت‌های زندان نوشت که گویی در دوره‌ای طولانی رخ داد. او دوباره از خطرات یکپارچگی حقوقی شده طبقه کارگر در درون سیستم صحبت می‌کند بدون این که از اوضاع اقتصادی‌ای که می‌تواند این امر را ممکن پذیر سازد حرفی به میان آورد.

به طور کلی در نشان دادن رابطه دوسویه واقعت بین یک وضعیت اقتصادی ویژه و مبارزات سیاسی ایدئولوژیکی افراد و تاثیرات آن، کوتاهی وجود دارد. در سال‌های ۲۶-۱۹۱۸ او قادر بود که این شکاف را با اتکا به تجربه‌ی مستقیم خود از مبارزه طبقاتی درک کند. بنابراین بهترین نوشته‌های او آن‌هایی هستند که در آن جا او با کارگران در می‌آمیزد و می‌کوشد آن‌ها را هدایت کند، که با مشکلات مرکزی مبارزات جاری گلاویز می‌شود.

اما در سال ۱۹۲۶ حکومت فاشیستی او را ربود و از هر گونه ارتباطی با توده‌ها محروم کرد. گرامشی به خوبی آگاه بود که معنای آن چیست: کتاب‌ها و مجلات دربر دارنده‌ی تصورات تعمیم یافته‌اند و به طور خلاصه به بهترین نحوی که می‌-

توانند، جریان حوادث جهان را شرح می‌دهند: آن‌ها هیچ‌گاه به شما اجازه نمی‌دهند که یک احساس جانب‌بخش مستقیم بیدرنگ از زندگی تام، دیک و هاری داشته باشی. اگر شما قادر نباشید اشخاص واقعی را درک کنید، قادر نیستید که بفهمید چه چیزی همگانی و عمومی است. ۵۹

واقعیت گرامشی این بود که قادر نبود تجربه شخصی از تباط دوسویه‌ی بین شرایط اقتصادی و واکنش سیاسی افراد را درک کند. اما این مساله در مورد مارکس که در مهاجرت می‌توانست هیژدهم برومر را بنویسد یا تروتسکی که در بازداشت در ترکیه می‌توانست با عمق در باره پیشرفت روزانه در برلین بنویسد، صدق نمی‌کرد.

یادداشت‌های زندان بیش از همه از ناتوانی برای حرکت از مفاهیم مجرد به تحلیل مشخص از اوضاع مشخص در رنج بود. البته این چیزی است که برای همه بورکرات‌ها و آکادمیسین‌هایی که خواهان یک مارکسیسم رفرمیست جدا از مبارزات توده‌ای کارگران هستند، جذابیت دارد.

اگر چنین پروژه‌ای مخالف حمله به زندگی و تفکر گرامشی است، اما نباید از ضعف موجود در یادداشت‌ها که برخاسته از فقدان عینیت آن‌ها است چشم پوشی کنیم. هرچند که درون بینی‌شان عظمت بهترین آثار مارکس، لنین یا تروتسکی را ندارد. دادستان فاشیست در محاکمه گرامشی، برای او تقاضای زندان و ۲۰ سال توقف کارهای مغزی {فکری} م. کرد. فاشیست‌ها در این کار موفق نشدند اما با محروم کردن گرامشی از آمیختگی مستقیم با مبارزه طبقه کارگر، موفق شدند مارکسیسم او را از واقعیت دادن کامل توانایی به نمایش گذاشته شده در نظم نوین و تزه‌های لاینزی بازدارند.

* با تصحیح مجدد متن ترجمه شده، نوامبر ۲۰۰۵

** چاپ اول جولای ۱۹۸۳

چاپ دوم سپتامبر ۱۹۸۶

انتشارات حزب کارگران سوسیالیست، صندوق پستی ۸۲ لندن E3.

Published by the Socialist Workers Party, PO Box 82, London E3

ISBN 0 905998 36 7

Printed by East End Offset (TU all depts), London E3

این رساله براساس دو مقاله اصلی منتشره توسط ژورنال بین‌الملل سوسیالیسم در ماه مه ۱۹۷۷ تهیه شده است.

زیرنویس‌ها:

- ۱- Spunti Critic sulle' Lettere di Gramsci
- ۲- آ. داویدسون، آنتونیو گرامشی (لندن) صفحه ۲۴۰
- ۳- داویدسون، ص. ۲۶۹
- ۴- نگاه کنید به سخنرانی دیوید پوردی در کنفرانس گرامشی، پلی تکنیک مرکزی لندن، ۶ مارس ۱۹۷۷
- ۵- یک نمونه به ویژه متناقض جدید توسط روگر سیمون، تفکر سیاسی گرامشی (لندن ۱۹۸۲)
- ۶- برای مثال نگاه کنید به سخنرانی استوارت هولاند ام. پی در ۱۹۸۰، مباحث یک دهه، در بحران و آینده چپ (لندن ۱۹۸۰) ص. ۲۱
- ۷- منتخب دست نوشته های سیاسی گرامشی ۲۰-۱۹۱۰ (لندن ۱۹۷۷) ص. ۴۳ (از این پس از دست نوشته های سیاسی با PW ۲۰-۱۹۱۰ اسم می‌بریم)
- ۸- PW ۲۰-۱۹۱۰ ص. ۷۶
- ۹- برای مثال نگاه کنید به نقد بتی ماتیو از PW ۲۰-۱۹۱۰ در ستاره صبح، سوم مارس ۱۹۷۷

۱۰. ترجمه کامل تزه‌های لاینز آ. گرامشی، منتخب دست نوشته های سیاسی ۲۶-۱۹۲۱ (از این پس با **PW** ۲۶-۱۹۲۱ ارائه می‌شود) (لندن ۱۹۷۸) صفحات ۳۷۵-۳۴۰
- ۱۱- **PW** ۲۶-۱۹۲۱، ص. ۳۵۹
- ۱۲- **PW** ۲۶-۱۹۲۱، ص. ۳۴۹
- ۱۳- **PW** ۲۶-۱۹۲۱، ص. ۳۵۷
- ۱۴- گزارش مکالمه گرامشی توسط آتوس لیزا، ریناسیتا
- ۱۵- **PW** ۲۰-۱۹۱۰، ص. ۹۳
- ۱۶- **PW** ۲۶-۱۹۲۱، ص. ۳۶۲
- ۱۷- **PW** ۲۶-۱۹۲۱، ص. ۳۶۳
- ۱۸- **PW** ۲۶-۱۹۲۱، ص. ۳۶۳
- ۱۹- **PW** ۲۶-۱۹۲۱، ص. ۳۴۳
- ۲۰- **PW** ۲۶-۱۹۲۱، ص. ۳۵۹
- ۲۱- **PW** ۲۶-۱۹۲۱، ص. ۳۷۵
- ۲۲- نگاه کنید به مقاله بوردیگا در **PW** ۲۰-۱۹۱۰
- ۲۳- نگاه کنید به پ اسپریانو، اشغال کارخانه‌ها (لندن ۱۹۷۵)
- ۲۴- نگاه کنید به ویژه به **PW** ۲۰-۱۹۱۰ بخش ۱۱
- ۲۵- **PW** ۲۰-۱۹۱۰ صفحات ۴-۲۹۳
- ۲۶- به نقل از داویدسون ص. ۲۰۸
- ۲۷- آ گرامشی منتخب یادداشت‌های زندان (از این پس با **PN** ارائه می‌شود) (لندن ۱۹۷۱) ص. ۳۶۵
- ۲۸- **PW** ۲۰-۱۹۱۰، ص. ۴۶
- ۲۹- **PW** ۲۰-۱۹۱۰، ۲۰-۱۹۱۰، ص. ۹۹
- ۳۰- **PW** ۲۰-۱۹۱۰، ۲۰-۱۹۱۰، ص. ۱۰۵
- ۳۱- **PW** ۲۰-۱۹۱۰، ۲۰-۱۹۱۰، ص. ۲۶۸
- ۳۲- **PW** ۲۰-۱۹۱۰، ۲۰-۱۹۱۰، ص. ۳۲۰
- ۳۳- **PW** ۲۰-۱۹۱۰، ۲۶-۱۹۲۱، ص. ۳۵۵
- ۳۴- **PW** ۲۰-۱۹۱۰، ص. ۱۹۹. گرامشی مطلبش را با مثالی از ایتالیای قرون وسطی روشن می‌کند، اما بدون تردید منظورش شکست اشغال کارخانه‌ها و ظهور فاشیسم است. نگاه کنید هم چنین به **PN**، ص. ۲۲۵
- ۳۵- برای مثال‌های این مطلب رجوع کنید به روگر سیمون، تفکر سیاسی گرامشی، و 'مفهوم گرامشی از هژمونی' مارکسیسم امروز، مارس ۱۹۷۷
- ۳۶- **PN**، ص. ۲۳۵
- ۳۷- **PN**، ص. ۲۳۷
- ۳۸- **PN**، ص. ۲۳۸
- ۳۹- **PN**، ص. ۲۴۳
- ۴۰- **PN**، ص. ۲۲۳
- ۴۱- نگاه کنید به **PN**، ص. ۲۶۳ - گر چه گرامشی به خاطر دلایل شخصی اش که ما به آن برخوایم گشت، در جای دیگر تروتسکی را با 'تئوری تهاجم' تعیین می‌دهد.
- ۴۲- **PN**، ص.
- ۴۳- **PW** ۲۶-۱۹۲۱، ص. ۳۷۳
- ۴۴- **PW** ۲۶-۱۹۲۱، ص. ۳۷۳

۴۵- PN، ص. ۱۸۴

۴۶- PN، ص. ۱۶۸

۴۷- PN، ص. ۱۹۸

۴۸- هر چند گرامشی این ترمینولوژی را اختراع نکرد اما بسیاری از محققانی که در باره گرامشی کار می کنند از مطالعه تاریخ تفکر کمیترون چشم پوشی کرده اند. برای مثال نگاه کنید به گ. زینوویف 'سیاست دهقانی نپ به طور جهانی معتبر است' در ها. گروبر روسیه شوروی ارباب کمیترون (نیویورک ۱۹۷۴).

۴۹- نگاه کنید به مقاله گرامشی در 'بعضی از مشکلات جنوب' PW ۲۶-۱۹۲۱ صفحات ۶۲-۴۴۱

۵۰- PN، ص. ۱۰۱

۵۱- PN، ص. ۱۶۱

۵۲- عباراتی در باره چنین 'بلوک‌هایی' به او به عنوان بخشی از 'اصطلاح شناسی گرامشی' نسبت داده شده است. اما آن‌ها به ندرت در نوشته‌های خود او دیده شده اند و وقتی که او کلمه 'بلوک' را مورد استفاده قرار می‌دهد معمولاً آن را در گیومه قرار می‌دهد و ائتلاف نیروهای بورژوازی را به کار می‌برد.

۵۳- PN، ص. ۲۴۳

۵۴- PN، ص. ۲۴۳

۵۵- پ. اندرسون، در *Antimonies of Antonio Gramsci*، مجله چاپ جدید شماره ۱۰۰. مقاله از این نظر جالب است که بسیاری از وضعیت‌هایی را که در گذشته توسط خود اندرسون مورد دفاع قرار گرفته، به زمین می‌کوبد.

۵۶- اندرسون صفحات ۶۹-۶۱. هم چنین نگاه کنید به ال. باسو، روزا لوکزامبورگ (لندن ۱۹۷۵) صفحات ۳-۱۵۲ یادداشت ۱۴۸.

۵۷- ت. کلیف، 'چشم اندازها'، سوسیالیزم بین المللی مقاله ۳۶، ص. ۱۶. تجدید چاپ توسط ت. کلیف، نه واشینگتن نه مسکو (لندن ۱۹۸۲) ص. ۲۳۴

۵۸- PN، صفحات ۹-۲۳۸

۵۹- نامه به تاتیانا، نوامبر ۱۹۲۸، به نقل از ث. بوگز، مارکسیسم گرامشی (لندن ۱۹۷۷) ص. ۶۲